

عدالت به تعادل  
و موازنه نیروهای  
اجتماعی تقلیل  
پیدا می‌کند و در  
این لحظه است که  
کانت با صراحت  
می‌گوید «پس  
سپاس طبیعت را  
[به موجب] صفاتی  
از قبیل تضاد و  
ناهماهنگی، غرور  
رقابت‌آمیز نامطلوب  
و تمایل خصمانه  
برای سلطه و تسخیر  
[که به انسان داده  
است].»

واضح در ساخت اجتماعی دست پیدا کرده است و این مشکل ماست که نمی‌توانیم تصویر و توصیف مثالی این حرکت را کشف کنیم. گویی در هرچه می‌خوانیم و می‌بینیم، احساس می‌کنیم غرب سیستمی بزرگ و غول‌پیکر است که ما نمی‌توانیم نسبت اجزای آن را پیدا کنیم؛ لذا آن را به بیش از نسبت نمی‌توانیم توصیف کنیم.

به نظر نگارنده، برای گذر از این تحلیل اشتباه، ارائه «بزرگ‌ترین استعاره» از جامعه‌ای که دنیای مدرن ساخته است بسیار ضروری است. این استعاره بزرگ به ما کمک خواهد کرد که از توصیف نسبی بودن دست برداریم و جهت غرب را بهتر درک کنیم.

نگارنده با الهام از اصل چهارم از رساله «معنای تاریخ کلی در غایت جهان‌وطنی» ایمانوئل کانت، این بزرگ‌ترین استعاره را «جامعه بازار» برای انسان سوداگر و منفعت‌خواه می‌داند. کانت جامعه‌های پیش از مدرنیته را با دو استعاره جامعه ارباب‌رعیتی و جامعه چوپانی تبیین می‌کند. از نظر او جامعه ارباب‌رعیتی جامعه‌ای غیرانسانی است، اما در جامعه چوپانی (شبانی) هم اگرچه زندگی با عشق متقابل است، انسان انگیزه‌ای برای توسعه ندارد؛ لذا «زندگی را ارزشی بیش از رمه‌های اهلی خود نمی‌دهد!» او معتقد است که فقط انسان منفعت‌خواهی که هابز او را به طور ذاتی سوداگر می‌داند، می‌تواند یک تعادل پویا تولید کند، و این تعادل به مدد «تضاد اجتماعی»، که او با دیگر افراد برقرار می‌کند، شکل می‌گیرد؛ بنابراین عدالت یک فضیلت فردی نیست، بلکه یکی از محصولات برآمده از تعادل اجتماعی است. به قول آدام اسمیت، که این وضعیت جدید را اولین بار در ثروت ملل جمع‌بندی کرد، «بازار مکانیسم جادویی تبدیل منفعت فردی به خیر عمومی است»؛ پس عدالت به تعادل و موازنه نیروهای اجتماعی تقلیل پیدا می‌کند و در این لحظه است که کانت با صراحت می‌گوید: «پس سپاس طبیعت را [به موجب] صفاتی از قبیل تضاد و ناهماهنگی، غرور رقابت‌آمیز نامطلوب و تمایل خصمانه برای سلطه و تسخیر [که به انسان داده است]. اگر طبیعت نبود تمام استعدادها طبیعتی شکوهمند در وجود انسان برای همیشه ناشکفته باقی می‌ماند. انسان خواستار توافق و هم‌آوایی و اتحاد است، اما طبیعت بهتر می‌داند چه چیزی برای بقای نوع او مفیدتر است. او برای انسان طالب ناهم‌آوایی است!»

در این فضای جدید به مدد جایگزین شدن بردگان با ماشین‌ها، همه انسان‌ها فرض برابری و حق برابری از زندگی پیدا می‌کنند؛ زیرا ارسطو در «سیاست» و فارابی در «سیاست مدینه» معتقد بودند که انسان‌ها به طور طبیعی به فرمان‌گذار و فرمان‌بردار تقسیم می‌شوند. اما انسان مدرن این